

مقدمه

جهان اسلام در طول تاریخ، بخصوص پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی، که عنوان اسلامی را اساس مشروعیت خود قرار داده بود، همواره مورد طمع غرب بوده است. در واقع، منابع طبیعی سرشار جهان اسلام، بخصوص خاورمیانه و موقعیت استراتژیکی آن، پای دنیای غرب را به جهان اسلام باز کرد. غربی‌ها از ابتدا با شیوه‌های گوناگون نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، سعی در تحمیل اقتدار نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود و تحقیر اصول، ارزش‌ها، باورها و در یک کلام، تغییر هویت اسلامی جهان اسلام را داشتند. به موازات این تحقیرشدگی، عده‌ای از اندیشمندان و نخبگان در جهان اسلام مبارزه خود علیه غرب را آغاز کردند و پایه‌گذار جنبش‌هایی در جهان اسلام شدند. به‌طور کلی، می‌توان این جنبش‌ها را به دو دسته تقسیم کرد: دسته‌ای از این جنبش‌ها، از سوی کسانی شکل گرفت که عامل عقب‌ماندگی را اسلام می‌دانستند. آنها معتقد بودند: باید برای پیاده کردن ارزش‌ها و مدل‌های غربی (در همه زمینه‌ها) کوشید. این جنبش‌ها را در اصطلاح، جنبش‌های «تجددخواه یا غرب‌گرا» می‌نامند. در مقابل این جنبش‌ها، جنبش‌های دیگری در جهان اسلام شکل گرفت که تنها راه مبارزه علیه غرب را بازگشت به اسلام و احیای هویت اسلامی می‌دانستند. آنها برخلاف جنبش‌های غرب‌گرا، که برگرفته از افکار لیبرالیستی، مارکسیستی و ناسیونالیستی، غرب بودند، دوری از هویت اصیل اسلامی را عامل این تحقیرشدگی می‌دانستند. این جنبش‌ها را در اصطلاح «جنبش‌های اسلام‌گرا» می‌نامند. انقلاب اسلامی ایران، نمونه‌ای از جنبش‌های اسلام‌گراست. البته در بین اسلام‌گرایان، برخی گروه‌های افراطی، عمدتاً در جهان اهل سنت نیز شکل گرفتند که آنها را «سلفی و بنیادگرا» می‌دانند.

سال ۲۰۱۱ برای جهان اسلام، توأم با سونامی‌ای بود که بخش زیادی از کشورهای اسلامی از جمله تونس، مصر، لیبی، بحرین و یمن را دربرگرفت. این حرکت زمانی اهمیتی دوچندان می‌یابد که بدانیم براساس فرهنگ سیاسی اهل سنت قیام، انقلاب و هرگونه اعتراضی علیه حاکم وقت، حرام و غیرجایز است. با توجه به این مسئله، بسیاری از متفکران و نظریه‌پردازان براساس اصول، مبانی و اهداف خود به ارائه نظریه و تحلیل پیرامون این وقایع پرداختند. عده‌ای از نظریه‌پردازان، این تحولات را در راستای جنبش‌های غرب‌گرا و در قالب نظریات لیبرال دموکراسی، و یا بهار عربی، معرفی می‌کنند. برخی دیگر، این تحولات را در راستای جنبش‌های اسلام‌گرا «بیداری اسلامی و یا سلفی‌گری» قلمداد می‌کنند. اما به‌راستی کدامیک از این نظریات، توان بیان تمام واقعیت این جنبش‌ها را دارند؟ خاستگاه هریک از این نظریات چیست؟ چه ارزیابی‌ای از این نظریات می‌توان ارائه کرد؟ واقع‌نمایی هریک از این نظریات،

بررسی نظریات مطرح پیرامون جنبش‌های سال ۲۰۱۱ در جهان اسلام

محمدعلی رنجبر / دانشجوی دکتری علوم سیاسی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ☞ maranjbar59@gmail.com

دریافت: ۱۳۹۲/۶/۲۴ - پذیرش: ۱۳۹۲/۱۱/۲۳

چکیده

تحولات سال ۲۰۱۱ در جهان اسلام، که چندین کشور را دربر گرفت، بار دیگر تحلیلگران و اندیشمندان را واداشت تا به بررسی و تحلیل ماهیت این تحولات بپردازند. پیرامون این تحولات، طیف وسیعی از نظریات ارائه شده است. در یک‌سو، تجددخواهی است که در قالب بهار عربی و لیبرال دموکراسی مطرح شده‌اند. از سوی دیگر، افراط‌گرایی است که در قالب سلفی‌گرایی مطرح شده است. در این میان، مقام معظم رهبری این تحولات را در قالب «بیداری اسلامی» و بازگشت به هویت اسلامی که متأثر از انقلاب اسلامی است، تحلیل می‌کنند. تحقیق حاضر، به دنبال این است تا با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی، به ارزیابی نظریات مطرح پیرامون این تحولات بپردازد. یافته‌های علمی این تحقیق، حکایت از این دارد که نظریه بیداری اسلامی تنها نظریه‌ای است که می‌تواند واقعیت این تحولات از حیث اعتقادی، رفتاری و ساختاری تبیین نماید و اهداف واقعی این جنبش‌ها را تحلیل کند.

کلیدواژه‌ها: لیبرال دموکراسی، بهار عربی، سلفی‌گرایی، بیداری اسلامی.

نسبت به این تحولات، به چه میزان است؟ اینها سؤالاتی هستند که در این تحقیق نگارنده در پی پاسخ به آنهاست. با توجه به اهمیت این تحولات، ضروری است تا با ارزیابی تمام نظریات مطرح، با توجه به‌واقع‌نمایی این نظریات، به نظریه صحیح پیرامون این تحولات دست یابیم.

۱- نظریه بهار عربی

یکی از مهم‌ترین نظریاتی که بیشتر از سوی رسانه‌های عربی و غربی، پیرامون جنبش‌های اخیر جهان اسلام مطرح می‌شود «بهار عربی» است. برای نمونه، در ویکی‌پدیای انگلیسی، در صفحه‌ای با نام «بهار عربی»، در فرآیند تعریف و تبیین تحولات اخیر منطقه مجموعاً هفتاد بار از کلمات و واژگانی همچون دموکراسی، آزادی، حقوق بشر و اصلاحات بهره گرفته است. در حالی که از میان تقریباً بیست هزار واژه‌ای که در این صفحه نگاشته شده است، تنها شش بار از کلمه اسلام و دین استفاده شده است که دو مورد آن مربوط به سیف‌الاسلام قذافی است. سایر موارد هیچ ارتباطی به موضوع ماهیت اسلامی این انقلاب‌ها ندارد. همچنین در این صفحه به صراحت خاستگاه و انگیزه اصلی بروز قیام مردمی در این کشورها، به اموری چون دولت‌های استبدادی، فقر شدید، فساد اداری و دولتی، نقض حقوق بشر، تورم، فرقه‌گرایی، و بیکاری منحصر گشته و اهداف حقیقی این انقلاب‌ها نیز به مواردی همچون تغییر رژیم حاکم، انتخابات آزاد و عادلانه، رعایت حقوق بشر، و در نهایت، دموکراسی تقلیل یافته است. روشن است که در این نگاه، هیچ بازتابی از تأثیر آموزه‌های دینی و شور اسلام‌خواهی در تحقق تحولات اخیر به چشم نمی‌خورد (ویکی‌پدیا انگلیسی، ۲۰۱۱).

درواقع، مهم‌ترین تأکید این نظریه بر مشکلات اقتصادی و فقر و بیکاری در جهان اسلام است. اما خاستگاه این نظریه چیست؟ و مابه‌ازای خارجی آن در گذشته چه بوده و چه سرنوشتی را در پی داشته است؟

الف. خاستگاه نظریه بهار عربی

در رابطه با خاستگاه این نظریه، ریشه در جنبش‌های ملی‌گرا یا همان پان‌عربیسم دارد. به بیان دیگر، این نظریه معتقد است: علت خیزش‌های اخیر در جهان اسلام، نه اعتقادات مذهبی بلکه احساسات ملی و عربی است. مردم به دنبال آزادی‌های ملی و رفع مشکلات اقتصادی و سیاسی خود هستند. البته به‌کارگیری واژه «بهار» در مورد جنبش‌های مردمی، بخصوص از سوی غربی‌ها سابقه دارد که سرنوشت همه آنها، با خیانت و عدم مداخله غربی‌ها با شکست روبه‌رو شد و انسان‌های بی‌گناهی در این ماجراها کشته شدند. برای نمونه: ۱. بهار بوداپست (بهرام افتخاری، ۱۳۸۲)؛ ۲. بهار پراگ (صادقی، ۱۳۸۹)؛ ۳.

بهار پکن (قدیری، ۱۳۸۸). در این وقایع، غرب علی‌رغم حمایت‌های رسانه‌ای از انقلابیون و نامیدن این تظاهرات به بهار، زمانی که منافع خود را در خطر دید و احساس کرد که حکومت‌های کمونیست شوروی و چین، برای سرکوب انقلاب‌های مردمی عزم و اراده‌ای جدی دارند، حمایت خود را از انقلابیون رها و آنها را تنها گذاشت تا کاملاً سرکوب شوند.

ب. ارزیابی

برای ارزیابی دقیق این نظریه، یادآوری چند نکته ضروری است:

۱. اینکه بسیاری براساس یک پندار اشتباه، تصور می‌کنند که دغدغه اقتصادی یا سیاسی، لزوماً دلالت بر غیردینی بودن آن چیز می‌کند. به عبارت دیگر، برخی از نظریه‌پردازان غربی، در یک تصور غلط دین را تنها، عامل رفع نیازهای معنوی و اخروی می‌پندارند. از این رو، تصور می‌کنند که دین و مذهب نمی‌تواند عامل جنبش و تحرک و قیام شود و یا نمی‌تواند پاسخ‌گوی نیازهای سیاسی و اقتصادی بشر باشد. از این رو، اگر قیامی با دغدغه مبارزه با استبداد و فساد اقتصادی، فرهنگی و رفع مشکلات معیشتی شکل گرفت، لزوماً قیامی غیردینی است و باید عناوین دیگری را برای آن تعیین کرد.
۲. اینکه بسیاری از کسانی که قایل به «بهار عربی» هستند، فقط به مشکلات معیشتی، اقتصادی و بعضاً سیاسی مردم عنایت و توجه ویژه‌ای دارند؛ هیچ توجهی به بسیاری از مشکلات فرهنگی جوامع اسلامی ندارند. به بیان دیگر، مشکل این نظریه این است که انعکاس‌دهنده تمام واقعیت نیست و از نوعی «تقلیل‌گرایی» رنج می‌برد. برای نمونه، نظریاتی که از سوی نظریه‌پردازان غربی پیرامون انقلاب اسلامی صادر شده است، شاهدهی است بر این مدعا. مثلاً، برخی انقلاب اسلامی را تنها معلول مشکلات اقتصادی، فقدان آزادی‌های سیاسی، جنگ طبقاتی، فشارهای بین‌المللی و یا غیره می‌دانند (ابوطالبی، ۱۳۸۸). از این رو، از حیث ارزش علمی، به هیچ وجه، نمی‌توان به نظریه‌ای که تنها بیانگر بخشی از واقعیت بیرونی یک پدیده است، تمسک کرد.

هر نظریه‌پردازی برای اینکه بتواند نظریه خود را از جهت تئوریک استحکام بخشد، آن نظریه را بر یک کلان‌نظریه یا نظریه مادر مبتنی می‌کند. از این رو، تکیه اصلی این نظریه، بر ناسیونالیسم عربی و ملی‌گرایی است. اما تجربه تاریخی نشان می‌دهد که جنبش‌های ملی‌گرا به هیچ وجه نتوانستند جهان عرب را به مجد و عظمت گذشته سوق دهند؛ زیرا علی‌رغم دستاوردهای ابتدایی و ظاهری، مانند ملی شدن صنعت نفت در ایران و یا ملی شدن کانال سوئز در مصر، به دلایل مختلف زیر با شکست مواجه شدند.

الف. خیانت‌های رهبران ملی‌گرا به اهداف این جنبش‌ها: برای نمونه، در مصر برخلاف اهداف اولیه، /نورسادات پیمان کمپ دیوید را امضا و رژیم صهیونیستی را به رسمیت شناخت.

ب. ملی‌گرایی مهم‌ترین عامل تفرقه بین مسلمانان؛ زیرا در بین کشورهای منطقه سه کشور ایران، ترکیه و مصر از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردارند. مهم‌ترین هدف استعمار جدایی این سه کشور از یکدیگر می‌باشد. از این رو، تنها عامل پیونددهنده بین این سه کشور، یعنی اسلام را از صحنه خارج کرده، و با طرح شعارهایی ملی‌گرایانه در قالب پان‌ترکیسم در ترکیه، پان‌عربیسیم در مصر و پان‌ایرانیسم در ایران، به ایجاد تفرقه بین ملل مسلمان پرداختند.

ج. شکست پی‌درپی از اسرائیل: ملی‌گرایان در ابتدا مدعی بودند که برای بازگرداندن فلسطین به دامان خلق عرب تلاش خواهند کرد. از این رو، با شعارهای ملی‌گرایانه سعی در تهییج اعراب علیه اسرائیل داشتند. اما شکست‌های تحقیرآمیزی از سوی اسرائیل به اعراب تحمیل شد که مهم‌ترین آن، در سال ۱۹۶۷ یعنی جنگ شش روزه بود. در این جنگ، اسرائیل توانست ارتش‌های عرب را به راحتی شکست دهد و بخش‌های زیادی از بلندی‌های جولان در سوریه، صحرای سینا در مصر، جنوب لبنان و کرانه باختری رود اردن را در تصرف درآورد. این نبردها به حدی برای اعراب تحقیرآمیز بود که در نظر بسیاری از اعراب، اسرائیل به اسطوره شکست‌ناپذیر تبدیل شد.

د. حمله صدام حسین به کویت: صدام حسین خود را سردار قادسیه در جنگ با انقلاب اسلامی معرفی کرد و توانست اتحاد همه اعراب به جز سوریه را برای جنگ علیه ایران با خود همراه کند، اما تکیه رزمندگان ایرانی بر اسلام ناب موجب شکست صدام و تحقیر او شد. صدام نیز برای احیای اقتدار خود، علی‌رغم تأکید بر اتحاد ملی عربی، به کویت حمله کرد. از این رو، با توجه به اینکه، شعارها و جنبش‌های ملی‌گرایانه نتوانستند، عظمت و مجد گذشته جهان اسلام را برگردانند و در مقابل، جنبش‌های اسلام‌گرا مانند انقلاب اسلامی و حزب‌الله لبنان، با اتکا بر اصول و شعارهای اسلام ناب، نتوانستند برای اولین بار شکستی سخت را به اسرائیل تحمیل کنند و افسانه شکست‌ناپذیری اسرائیل به واقعیت تبدیل شد و اسرائیل شکست سختی متحمل شد.

شعارهای مطرح در این تحولات، که به عنوان نمادی بر خواسته‌های واقعی مردم در انقلاب است، به خوبی نشان می‌دهد که این شعارها، هیچ ارتباطی با شعارهای و نمادهای ملی‌گرایانه ندارد. شعارهایی از قبیل:

الف. الشعب یرید اسقاط النظام: با مشاهده و مطالعه این تحولات، به این نتیجه می‌رسیم که در تمام کشورهای درگیر این حوادث، مهم‌ترین و فراگیرترین شعار در این تحولات شعار «الشعب یرید اسقاط النظام» است. تحلیل این شعار به خوبی نشان می‌دهد، که ملت نظامی را که بر پایه لائیسیم، ظلم، فساد،

زور، استکبار و اشرافیت بنا نهاده شده است و ثمره آن ذلت و تحقیر از سوی غربی‌ها بوده است، نمی‌خواهند. نظامی که با اسرائیل و دشمنان اسلام دست دوستی می‌دهد و حفظ امنیت و منافع اسرائیل را در اولویت‌های کاری خود می‌داند. از این رو، ملت‌های منطقه به دنبال ساقط کردن این نظام هستند.

ب. الاسلام هو الحل: شعار «الشعب یرید اسقاط النظام» بیشتر حالت سلبی داشت، اما این شعار که در همه کشورهای درگیر تکرار می‌شد، جنبه ایجابی داشته و اسلام‌خواهی مردم را نشان می‌دهد. البته این شعار سابقه تاریخی زیادی دارد. حتی اخوان‌المسلمین در آرم خود از این شعار استفاده می‌کند. در واقع، مردم جهان اسلام، کمال و پیشرفت خود را که یکی از مؤلفه‌های بیداری اسلامی است، در آموزه‌های اسلامی و عمل به احکام و دستورات آن مشاهده می‌کنند.

ج. الموت لاسرائیل: یکی از اهداف و نمادهای اسلام‌گرایی، دشمن دانستن و غاصب دانستن اسرائیل و آزادی بیت‌المقدس از دست صهیونیست‌هاست. از این رو، این شعار به خوبی اسلام‌خواهی مردم را نشان می‌دهد.

و. الموت لآمریکا: از دیگر انگاره‌ها در بیداری اسلامی، شناخت واقعی چهره آمریکا است؛ زیرا آمریکا پس از جنگ جهانی دوم، خود را به عنوان منجی در تمام جهان معرفی کرد و توانست چهره مثبتی از خود نشان دهد، به گونه‌ای که حتی در جهان اسلام نیز بسیاری آمریکا را منجی دردها، رنج‌ها، عقب‌ماندگی‌ها و فقر خود می‌دانستند. اما از نظر احیاگران و بیدارگران اسلامی، همان‌گونه که معمار کبیر انقلاب اسلامی بیان کردند، آمریکا شیطان بزرگ است و مانند شیطان خوی استکباری دارد. از این رو، شعار «مرگ بر آمریکا» در میان تمام مسلمانان واقعی شعاری کلیدی است.

بنابراین، با توجه به آنچه گذشت و تجربه گذشته ملت‌های منطقه، ابتدای جنبش‌های اخیر، به بهار عربی و ملی‌گرایی به هیچ وجه بر پایه واقعیات موجود در عرصه این تحولات نیست. به نظر می‌رسد، نظریه بهار عربی، بیش از اینکه یک نظریه علمی و به دنبال تبیین واقعیت این تحولات باشد، به دنبال ایجاد تحریف در این جنبش‌هاست تا در فرصت مناسب، آنها را به سمت خواسته‌های غربی سوق دهد.

۲. نظریه لیبرال دموکراسی

برخی تحلیلگران و نظریه‌پردازان معتقدند که تحولات جهان اسلام، به طور عام، در راستای غرب‌گرایی یا مدرنیسم و به طور خاص، در جهت دموکراسی‌خواهی غربی است؛ یعنی مردم جهان اسلام با توجه به تکامل تاریخی بشر و بسط مظاهر مدرنیته و مدل حکومتی ناشی از مدرنیته، به دنبال تحقق لیبرال دموکراسی در کشور خود هستند (ویکی‌پدیا انگلیسی، ۲۰۱۱).

الف. خاستگاه نظریه لیبرال دموکراسی

خاستگاه اصلی این نظریه مدرنیته است؛ زیرا اعتقاد به اصل پیشرفت تاریخی، مفروض بنیادین تفکر مدرن در قلمرو فلسفه تاریخ است. در واقع، مدرنیته در قلمرو تاریخ، نگرشی را پدید آورد که معتقد بود حرکت در بستر زمان همواره رو به سوی پیشرفت و ترقی دارد. مقصود نظریه‌پردازان مدرنیته از مفهوم ترقی و پیشرفت، استیلای روزافزون بشر بر طبیعت، بسط اومانیسیم و غلبه بیش از پیش عقل مدرن بود. از قرن چهاردهم و پانزدهم تا قرن نوزدهم و بیستم، گسترش مدرنیته، اثبات فرهنگی دنیوی بوده که ترقی و پیشرفت رفاه انسانی را در برابر سنتی که در تحقق این مقاصد ناتوان است، آماده می‌سازد. بر اساس این تفکر، بحث توسعه و پیشرفت و تقسیم کشورها به توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته شکل گرفت. نظریه‌پردازان توسعه به دنبال راه‌هایی برای نوسازی کشورهای توسعه‌نیافته یا به اصطلاح، جهان سوم و عقب‌مانده بودند. از این‌رو، در طول زمان، به منظور حل این مسئله مکاتب و نظریاتی پدیدار شدند. اولین و مهم‌ترین این مکاتب، مکتب نوسازی کلاسیک بود. این مکتب، برای توضیح نوسازی کشورهای جهان سوم از هر دو نظریه تکامل‌گرایی و کارکردگرایی بهره گرفت. از آنجا که نظریه تکامل‌گرایی توانسته بود گذار اروپای غربی، از جامعه سنتی به جامعه نو را در قرن نوزدهم تبیین کند، بسیاری از پژوهشگران نوسازی به این فکر افتادند که این نظریه می‌تواند نوسازی کشورهای جهان سوم را نیز توضیح دهد (ی.سو، ۱۳۷۸، ص ۳۱). طرفداران مکتب نوسازی معتقدند که کشورهای جهان سوم سنتی و کشورهای غربی متجدد یا مدرن به شمار می‌روند. از این‌رو، کشورهای جهان سوم برای رسیدن به توسعه باید راه نوسازی غرب را دنبال کنند. از ویژگی‌های سنتی خود دست بکشند و ویژگی‌های غربی را اقتباس کنند (همان، ص ۷۱).

نوسازی سیاسی در قالب نظریه لیبرال دموکراسی پس از فروپاشی شوروی، به اوج خود رسید؛ چراکه تئوری پایان تاریخ فرانسیس فوکویاما، در سال ۱۹۸۹ مطرح و در سال ۱۹۹۲ در کتاب **پایان تاریخ و آخرین انسان** تشریح شد (فوکویاما، ۱۹۹۲).

با توجه به آنچه گذشت، برخی تحولات اخیر جهان اسلام را در امتداد پایان تاریخ فوکویاما می‌دانند و معتقدند: به هیچ وجه اسلام و دموکراسی با یکدیگر جمع نمی‌شوند. از این‌رو، مردم جهان اسلام برای اینکه بتوانند از حقوق و آزادی‌های برابری برخوردار باشند، ناچار به تبعیت از لیبرال دموکراسی‌اند (ویکی‌پدیای انگلیسی، ۲۰۱۱).

ب. ارزیابی

برای ارزیابی دقیق از این نظریه، لازم است ابتدا مفهوم «دموکراسی» مورد بررسی قرار گیرد تا مشخص

شود که آیا دموکراسی لزوماً با لیبرالیسم همراه است، یا خود لیبرالیسم یک ایدئولوژی است؟ و اینکه اگر مردمی به دنبال مشارکت در امور سیاسی باشند و یا خواستار حقوقی برابر و برخوردار از آزادی‌های سیاسی، لزوماً باید خواسته آنها در چارچوبه لیبرال دموکراسی تحلیل شود، یا نوع دیگری از دموکراسی؟ و اینکه آیا هیچ مدل دیگری که متناسب با اصول و مبانی و فرهنگ آن منطقه باشد، با دموکراسی قابل جمع نیست؟ به عبارت دیگر، آیا نمی‌توان مردم‌سالاری دینی داشت؟ تجربه انقلاب اسلامی و مردم ایران می‌تواند شاهدهی بر ادعای ما باشد.

۱. مفهوم دموکراسی

علی‌رغم وجود برداشت‌های مختلف از این واژه، می‌توان تعریف کلی دموکراسی را «حکومت به وسیله مردم» دانست (حقیقت، ۱۳۸۳، ص ۹۸). این واژه با معنای متحول شده خود، در قرن ۱۶ از لفظ فرانسوی Democratic، وارد زبان انگلیسی شد که اصل آن از واژه Demokratia یونانی می‌باشد. اجزای آن Demos به معنای «مردم» و Krates به معنای «حکومت یا فرمان‌روایی» هستند (هلد، ۱۳۷۷، ص ۳۶۲).

با توجه به تعریف‌هایی که از دموکراسی شده است، می‌توان جوهر و مشخصات اصلی دموکراسی را «مشارکت مردمی در مسائل سیاسی»، «آزادی»، «تساوی در برابر قانون» و «مقبولیت نظام سیاسی حاکم» دانست و بر این اساس، دموکراسی را چنین تعریف کرد: حکومتی که در آن، مشارکت مردم در مسائل سیاسی، آزادی، تساوی همه در برابر قانون و رضایت مردم نسبت به نظام سیاسی حاکم به رسمیت شناخته شده است (قربانی، ۱۳۹۰).

۲. اسلام و دموکراسی

هانتینگتون معتقد است: علاوه بر رسیدن به رشد و توسعه اقتصادی، برای اینکه بتوان به دموکراسی رسید، باید عوامل دیگری از قبیل «ساخت اجتماعی»، «محیط خارجی» و «بستر فرهنگی» مهیا شوند. او در توضیح و تبیین «بستر فرهنگی» به این نکته اشاره می‌کند که مذهب پروتستان دارای همبستگی زیادی با دموکراسی است. تأثیر مذهب کاتولیک بر رشد دموکراسی، کند و ملایم می‌باشد و فرهنگ‌های هند و شینتو مانعی برای رشد دموکراسی به وجود نیاورده‌اند و بالأخره اینکه اسلام، کنفوسیانیسم و بودیسم منادی حکومت‌های اقتدارگرا هستند (ی.سو، ۱۳۷۸، ص ۸۶). او علل این تفاوت را در این می‌داند که فرهنگ‌های مذهبی به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱. فرهنگ‌های مذهبی مصرف‌گرا، که غایات نهایی و واسطه‌ای دارای رابطه‌ای نزدیک با یکدیگر می‌باشند. این دسته فرهنگ‌ها، تناسب چندانی با دموکراسی ندارند. مثلاً در اسلام تمایزی میان مذهب و

سیاست (یا بین امور معنوی و دنیوی) وجود ندارد و مشارکت سیاسی از نظر تاریخی یک مفهوم بیگانه بوده است.

۲. در مقابل، فرهنگ‌های مذهبی ابزارگرا قرار دارند که در آنها غایات واسطه‌ای و غایات نهایی از هم متمایز می‌باشند. به عنوان نمونه، مذهب هندو اختلاف و تنازع میان گروه‌ها را جایز دانسته و مصالحه و سازش را نیز به رسمیت می‌شناسد. از این رو، چنین سنتی مانعی در برابر توسعه دموکراسی به وجود نمی‌آورد (همان).

اما به راستی آن‌چنان که هانتینگتون می‌گوید، اسلام با مشارکت مردمی و آزادی ناسازگار است؟ که نتیجه آن، دست برداشتن از آیین اسلام و روی آوردن به آیین لیبرالیستی باشد! برای اینکه بتوان درباره نوع ارتباط و نسبت دموکراسی و اسلام داوری کنیم، باید مؤلفه‌هایی را که به عنوان جوهر دموکراسی بیان شد، با آموزه‌ها و باورهای اسلامی مورد ارزیابی قرار داد تا بتوان رویکرد اسلام را نسبت به آنها تبیین نموده تا در نهایت، از امکان یا عدم امکان مردم‌سالاری اسلامی (دینی) سخن به میان آورد.

نسبت مؤلفه‌های دموکراسی با اسلام

۱. مشارکت مردمی: شرکت آحاد مردم به عنوان شهروند و یا فرمانبردار، برای برنامه‌ریزی و اجرا در حوزه‌های حکومتی، بخصوص قوه مقننه و مجریه از مشخصه‌های جوهری مردم‌سالاری است که در اسلام هم مورد توجه قرار گرفته است. نوع حداقل و عمومی این مشخصه، شرکت در انتخابات، برای برگزیدن نمایندگان از احزاب و افراد و... است (قربانی، ۱۳۹۰). در جامعه و حکومت مطلوب اسلامی، مشارکت مردمی به عنوان ویژگی یک جامعه پیشرفته و مردم‌سالار، از جمله اصول پذیرفته شده است. این حکومت، با مشارکت همه‌جانبه مردم اداره می‌شود. به عنوان نمونه، خداوند در دو جای قرآن خطاب به پیامبر معصوم تأکید می‌کند که با مردم مشورت کن: «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ» (شوری: ۳۸) و «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» (آل عمران: ۱۵۹). یکی از مهم‌ترین جلوه‌های مشورت با مردم، حضور مردم در انتخابات است. تشکیل قوه مقننه و مجلس قانون‌گذاری نیز با همین اصل در اسلام به اثبات می‌رسد (مصباح، ۱۳۸۴، ص ۱۵۷).

۲. آزادی: فلاسفه و متفکران غربی معمولاً به آزادی اجتماعی و بیرونی اهمیت داده‌اند و از آزادی انسان از قوا و قدرت‌های درونی کمتر سخن گفته‌اند. درحالی‌که اگر آزادی درونی نباشد، آزادی بیرونی هم به معنای صحیح و کامل آن هیچ‌گاه تحقق پیدا نخواهد کرد. اگر هم به‌طور نسبی تحقق پیدا کند، در سایه منفعت‌طلبی‌ها محدود خواهد شد. استاد شهید علامه مطهری، در این ارتباط

می‌فرماید: «آزادی اجتماعی بدون آزادی معنوی میسر و عملی نیست و این است درد امروز جامعه بشری که بشر امروز می‌خواهد آزادی اجتماعی را تأمین کند، ولی به دنبال آزادی معنوی نمی‌رود» (مطهری، ۱۳۷۱، ص ۱۹).

۳. برابری و مساوات در برابر قانون: برابری و مساوات در برابر قانون، یکی از اصول مورد توجه در اسلام است. از این رو، همه آحاد جامعه از حاکم تا فرمانبر در استفاده از فرصت‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی برابر تلقی می‌شوند؛ موقعیت و جایگاه هیچ‌کس منشأ امتیاز خاصی نسبت به سایر افراد جامعه نیست. به همین دلیل، از منظر اسلامی هرگونه برخورداری از شرایط منحصر به فرد، در جهت بهره‌مندی از امکانات و قانون‌پذیری مردود شمرده شده است. برای اثبات این مدعا، کافی است نگاهی اجمالی به سیره پیامبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار ﷺ داشته باشیم. در این صورت، تصدیق خواهیم کرد در این سیره، حاکم با غیرحاکم، برادر با غیربرادر، پسر با غیرپسر، دختر با غیردختر، صحابی با غیرصحابی، عرب با غیرعرب و... در بهره‌مندی از امکانات عمومی و پاسخ‌گو بودن در برابر قانون، هیچ تفاوتی با هم ندارند. علاوه بر این، با مرور اجمالی به روایات و احادیث ایشان نیز به این جمع‌بندی می‌رسیم (قربانی، ۱۳۹۰).

از مجموع آنچه گذشت، روشن می‌شود که: اولاً، دموکراسی یک روش حکومتی است. با توجه به جوهره دموکراسی، می‌تواند با یک مکتب مانند لیبرالیسم و یا اسلام جمع شود. لزوماً تنها مدل دموکراسی، لیبرال دموکراسی نیست. افزون بر این، در اسلام برخی مؤلفه‌ها وجود دارد که بر مشارکت مردم در امر حکومت تأکید ویژه‌ای دارد. با عنایت به این مؤلفه‌ها، مقام معظم رهبری بر مردم‌سالاری دینی تأکید دارند. از این رو، می‌توان گفت: تحولات اخیر جهان اسلام با توجه به اصول، باورها، سنت و عقاید مردم جهان اسلام و داشتن مدلی متناسب با فرهنگ خود، یعنی مردم‌سالاری دینی برگرفته از انقلاب اسلامی، نه تنها در راستای پایان تاریخ و جهانی شدن لیبرال دموکراسی قابل تحلیل نیستند، بلکه به‌عکس، باید آنها را شروعی بر پایان هیمنه مدرنیته، و «پیچ تاریخی» عنوان کرد؛ زیرا ادامه این تحولات نشان داد که از حیث رفتاری و ساختاری، مردم با الگوگیری از انقلاب اسلامی ایران، رفتاری شبیه به رفتار انقلابیون ایران انجام دادند. برای نمونه، حضور جوانان، شروع راهپیمایی پس از نماز جمعه‌ها و پرهیز از رفتارهای خشونت‌گرایانه و انتخاب اسلام‌گرایان در انتخابات پارلمانی تونس و مصر، در کنار تدوین قانون اساسی برگرفته از اسلام از سوی نمایندگان پارلمان و غیره، می‌تواند شاهدهی بر این مدعا باشد.

ثانیاً، نظریه فوکویاما با اعتقاد به برتری لیبرال دموکراسی، توجیهی است بر حقانیت دخالت غرب به رهبری آمریکا در سایر کشورها و تحمیل لیبرال دموکراسی با استفاده از حربه‌های گوناگون از جمله

نظامی‌گری. در واقع، فرضیه فوکویاما بیش از آنکه بر استدلال علمی بنا شده باشد، متأثر از فضای احساسی ناشی از شکست شوروی است.

ثالثاً، تجربه انتخابات در منطقه نشان می‌دهد که هر زمان مردم در انتخابات آزاد فرصت مشارکت سیاسی پیدا کنند، به اسلام‌گرایان و گروه‌های اسلامی رأی داده‌اند.

۳. نظریه سلفی‌گرایی

یکی دیگر از نظریاتی که برخی برای تحلیل این وقایع از آن بهره می‌گیرند، این است که این تحولات را در راستای بنیادگرایی اسلامی یا سلفی‌گری برمی‌شمرند. آنها معتقدند: با توجه به اینکه کشورهای درگیر این تحولات، کشورهای سنی‌مذهب هستند، هر حرکتی که در این کشورها به منظور بازگشت اسلام رخ دهد، در راستای بنیادگرایی و سلفی‌گرایی اسلامی است (ویکی‌پدیا انگلیسی، ۲۰۱۱).

روشن است برای آزمون واقع‌نمایی این نظریه، باید در ابتدا به بررسی چستی و ماهیت این نظریه، مؤلفه‌ها و شاخص‌های آن پرداخته شود.

«سلفی‌گری» در معنای لغوی، به معنای تقلید از گذشتگان، کهنه‌پرستی یا تقلید کورکورانه از مردگان است. اما سلفیه در معنای اصطلاحی آن، نام فرقه‌ای است که تمسک به دین اسلام جسته، خود را پیرو سلف صالح می‌دانند و در اعمال، رفتار و اعتقادات خود، سعی بر تابعیت از پیامبر اسلام ﷺ، صحابه و تابعین دارند. آنان معتقدند: عقاید اسلامی باید به همان‌گونه بیان شوند که در عصر صحابه و تابعین مطرح بوده است؛ یعنی عقاید اسلامی را باید از کتاب و سنت فراگرفت و علماً نباید به طرح ادله‌ای غیر از آنچه قرآن در اختیار می‌گذارد، پردازند. در اندیشه سلفیون، اسلوب‌های عقلی و منطقی جایگاهی ندارد و تنها نصوص قرآن، احادیث و نیز ادله مفهوم از نص قرآن برای آنان حجیت دارد (فقیهی، ۱۳۵۲، ص ۲۰).

در یک تعریف عملیاتی از مفهوم «سلفی‌گری» می‌توان آنرا مقوله مشکک و دارای مراتب دانست که در خارج، طیف وسیعی از سلفی‌گری سنتی و معتدل تا سلفی‌گرایی افراطی را دربر می‌گیرد (سیدنژاد، ۱۳۸۹). سلفی‌ها اعتقادات خود را به احمدبن حنبل و ابن تیمیه نسبت می‌دهند. در قرن دوازدهم هجری قمری، محمدبن عبدالوهاب نجدی (۱۲۰۶-۱۱۱۵ق)، با طرح مجدد ادعای بازگشت به اسلام اصیل، اندیشه پیروی از سلف صالح را بار دیگر به عرصه مناظرات کلامی آورد (فراصتخواه، ۱۳۷۷، ص ۱۲۹). امروزه در میان وهابیان، به دو گرایش اصلی برخورد می‌کنیم: یک گروه وهابیان سنتی هستند که هنوز تا حد زیادی به افکار محمدبن عبدالوهاب، به عنوان بنیانگذار وهابیت وفادار مانده‌اند.

به دلیل حمایت همه‌جانبه و مطلق عالمان این گروه از سیاست‌های حاکمیت سعودی، می‌توان آنان را وهابیان درباری نیز نامید. دسته دیگر، جریان‌ی است که طی دوره‌های اخیر ظهور نموده است. این جریان که می‌توان آن را وهابیت انقلابی، یا جهادی نامید، در قبال حاکمیت عربستان سعودی و عالمان وهابی طرفدار حاکمیت موضع انتقادی دارند. به لحاظ اندیشه نیز این گروه بیشتر از اندیشه‌های اسلام‌گرایانی چون سید قطب و برادرش محمد قطب متأثرند. بر این اساس، برداشت وهابیان سنتی را از مسائلی چون توحید و شرک به چالش می‌کشند. البته خود وهابیان انقلابی نیز به لحاظ اندیشه یکسان نیستند، بلکه طیف وسیعی از اسامه‌بن لادن و محمد مسعری و سعد الفقیه گرفته، تا کسانی چون سلمان العوده و سفر الحوالی را شامل می‌شوند (حیدری، ۱۳۸۸).

سلفی‌گری به دلیل فقدان نظام معرفتی منسجم، طیف گسترده‌ای را شامل می‌شود که اختلاف نظر و نزاع آنها با یکدیگر کمتر از نزاع آنها با غیرسلفی‌ها نیست.

الف. ویژگی‌های سلفی‌گری

با توجه به خاستگاه، افکار و جریان‌ات امروز، به‌طور کلی می‌توان سه ویژگی برجسته زیر را برای سلفی‌گری برشمرد:

۱. فرقه‌گرایی: یکی از مختصات جریان سلفی‌گری و محیط ادراکی آن، «فرقه‌گرایی خودبنیاد و مخرب» است. این جریان با تفسیر انحصارطلبانه از فرقه ناجیه، مبدع ارزش‌ها و باورهای جدید ذیل سلفی‌گری است که اکثریت مسلمانان آن را خلاف کتاب و سنت می‌دانند. «مخرب» به این دلیل که این جریان، با تکفیر فرق اسلامی و حتی جوامع مسلمان در قالب مأموریت خاص به اقدام تخریبی علیه آنان مبادرت نموده، این اقدامات را آشکارا مقدس می‌شمارد.
۲. تکفیرگرایی: مسئله‌ای نسبتاً جدید و خطرناکی بود که ابن تیمیه (۱۲۶۳-۱۳۲۸م)، آن را در آغاز دعوت خویش بسط داد و در نهایت، به اصول فکری گروه‌های سلفی راه یافت. امروزه جریان سلفی‌گری به اعتبار این شاخصه، «تکفیری» نامیده می‌شود و دایره موضوعاتی که از نظر آنها موجب کفر و شرک می‌شود، بسیار متنوع است (سیدنژاد، ۱۳۸۹).
۳. ابزارگرایی ناشی از تقدم عمل بر اندیشه (تورویسم انتحاری): سرانجام، مسئله «اصالت ظواهر»، در بین سلفی‌ها، نوعی ابزارگرایی ناشی از تقدم عمل بر نظر، در نظام فکری این جریان است که با ایده‌های ماکیاولیستی همخوانی دارد. در واقع، مهم‌ترین اصل معرفت‌شناسی سلفی‌ها، نقل‌گرایی به معنای ترجیح نقل بر عقل و التزام به لوازم آن است. ابن تیمیه، در مقام نظریه‌پردازی و تبیین

سلفی‌گری تصریح می‌کند که سلفی‌گری به عقل ایمان ندارد؛ زیرا آنرا گمراه‌کننده می‌داند. او در این راستا، اعتبار احکام شرعی را مستغنی از امضای عقل معرفی می‌کند (پورفرد، ۱۳۸۶). به‌طوری که این جریان‌های افراطی سلفی‌گری، برای رسیدن به هدف تمام راه‌های غیرمشروع را پیشنهاد می‌کنند (پورفرد، ۱۳۸۶). برای نمونه، آنها با استناد به اقوال اقطاب سلفی مانند ابن تیمیه، اعمال غیرشرعی نظری «دروغ» و «اخذ مال حرام در همه اشکال آن را» جایز می‌شمارند (عبید الجحمی، ۲۰۰۸). جریان سلفی‌گری، با تکیه بر این میراث تاریخی و با الهام از انگاره‌پردازی‌های سلفی، گسترده‌ترین شبکه تروریستی در جهان را سازماندهی می‌کند که به دلیل بهره‌گیری از اشکال مختلف خشونت‌ورزی، نظیر «تروریسم انتحاری»، نماینده شاخص تروریسم نوین در دوران معاصر به حساب می‌آید.

ب. ارزیابی

همان‌گونه که در تبیین حرکت‌های سلفی عنوان شد، سه شاخصه فرقه‌گرایی، تکفیرگرایی و خشونت‌گرایی یا استفاده از تروریسم انتحاری مهم‌ترین مولفه این حرکت‌ها هستند. توجه به این شاخصه‌ها، می‌تواند ملاک خوبی برای سنجش این نظریه باشد که آیا تحولات اخیر جهان اسلام در راستای سلفی‌گری است، یا خیر؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت: کشورهای درگیر این جنبش‌ها را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: دسته اول، کشورهایایی از قبیل مصر، تونس، یمن، لیبی و بحرین هستند و دسته دوم، کشور سوریه است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که در دسته اول تقریباً هیچ‌کدام از شاخص‌های سلفی‌گری دیده نمی‌شود، بلکه برخلاف حرکت‌های رادیکال سلف‌گرایان افراطی، این حرکت‌ها در قالب اعتراضات مردمی و به‌دور از هرگونه ترور و وحشی‌گری از سوی گروه‌های درگیر بوده است. برای نمونه، اجتماعات صدها هزار نفری مردم در میدان التحریر مصر یا میدان لؤلؤ بحرین شاهد این ادعاست. از سوی دیگر، حضور همه اقشار و گروه‌ها (قبطی‌ها، مسیحیان، شیعیان و اهل سنت در کنار یکدیگر)، مخالف شاخصه فرقه‌گرایی سلفی‌گری است. این نکته تا جایی است که حتی برخلاف تعصبات و اعتقادات سلفی‌ها، مبنی بر حرمت حضور زنان در مجامع عمومی و حرکت‌های سیاسی، ما شاهد حضور گسترده زنان در تظاهرات هستیم.

در مقابل، به جرأت می‌توان گفت: حوادث سوریه، نه اینکه در راستای جنبش‌های اعتراضی مردم علیه نظام حاکم‌اند، بلکه به‌عکس اسناد نشان می‌دهند که این حرکت‌ها کاملاً در راستای خواست گروه‌های

سلفی و کشورهای حامی آنها هستند. دلیل دیگر تفاوت حرکت‌های موجود در سوریه با سایر کشورهای درگیر در این حوادث، سرعت به نتیجه رسیدن و سقوط نظام‌های دیکتاتور مانند مصر، تونس و لیبی است. اما با وجود حضور و حمایت گسترده کشورهای غربی، عربی و ترکیه از تروریست‌ها، باز هم شاهد ادامه حیات رژیم بشار اسد هستیم و این نشان‌دهنده حمایت مردمی از نظام سوریه است. با توجه به آنچه گذشت و براساس شاخصه‌های سلفی‌گری، تحولات اخیر جهان اسلام، به غیر از سوریه تقریباً هیچ نشانی از سلفی‌گری و وهابی‌گری ندارند.

۴. نظریه بیداری اسلامی

در کنار این طیف از نظریات، که یک سوی آن، تجددخواهی و غرب‌گرایی قرار دارد و سوی دیگر آن، به سلفی‌گری و وهابی‌گری منتهی می‌شود، «نظریه بیداری اسلامی» است.

الف. خاستگاه نظریه بیداری اسلامی

این نظریه از سوی مقام معظم رهبری ارائه شده است. ایشان معتقدند: عامل بیداربخش و محرک مردم منطقه، اسلام و در عصر حاضر انقلاب اسلامی است (۱۳۹۱/۱۱/۱۰ و بیانات در تاریخ ۱۳۸۹/۱۱/۱۵) به بیان دیگر مقام معظم رهبری معتقدند: مردم منطقه علی‌رغم اینکه مسلمان هستند، اما سال‌ها از سوی متفکران اسلامی خود و دشمنان غرب به آنها القا شده است که اسلام توانایی پاسخ‌گویی به نیازهای روز را ندارد و برای رهایی از این عقب‌افتادگی و حقارت، باید در دامن نظریات و تئوری‌های غربی قرار گرفت. اما مردم پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و مقاومت این کشور، دریافته‌اند که با اسلام هم می‌توان آزاد بود، دموکراسی داشت و عدالت را برقرار کرد. ایشان در این‌باره می‌فرمایند:

اینکه می‌گوییم بیداری اسلامی، این حرف پایه‌دار است، ریشه‌دار است. ملت‌های مسلمان عدالت را می‌خواهند، آزادی را می‌خواهند، مردم‌سالاری را می‌خواهند، اعتنای به هویت انسان‌ها را می‌خواهند؛ اینها را در اسلام می‌بینند، نه در مکاتب دیگر؛ چون مکاتب دیگر امتحان داده و شکست خورده‌اند. بدون مبنای فکری هم که نمی‌شود به این اهداف بلند دست پیدا کرد. آن مبنای فکری، بر حسب ایمان و اعتقاد ملت‌های منطقه عبارت است از: اسلام و بیداری اسلامی ماهیت جنبش‌ها این است (۱۳۹۱/۳/۱۴).

درواقع، بیداری اسلامی برگرفته از انقلاب اسلامی است. در ادامه به موارد تشابه و الگوبرداری این جنبش‌ها از انقلاب اسلامی اشاره خواهیم کرد.

۱. مردمی بودن: این جنبش‌ها همانند انقلاب اسلامی، جنبش‌هایی کاملاً مردمی بوده و برخلاف

سایر جنبش‌های قومی، صنفی، شهری، روستایی، کارگری، کشاورزی و یا حتی چریکی و حزبی نیستند، بلکه توده مردم فارغ از همه تفاوت‌های برشمرده و یکپارچه قیام کرده و توانستند خواسته‌های خود را که در صدر همه آنها سقوط رژیم‌های منفور بود به کرسی بنشانند.

۲. نقش پیشرو جوانان: در یک مطالعه تطبیقی میان انقلاب اسلامی و جنبش‌های اخیر برخاسته از بیداری اسلامی، نشانگر این واقعیت است که در همه این موارد، جوانان نقش پیشرو و پیش‌قراول را داشته‌اند و به‌گونه‌ای خودجوش وارد صحنه مبارزه و قیام شده‌اند. جوانان در روند جنبش با یکدیگر آشنا شده و در همان مسیر و با همان عنوان با یکدیگر متحد گردیده و بر خود نام جنبش‌های جوانان به عنوان مثال، جنبش جوانان ۱۶ آوریل بر خود گذاردند. این دقیقاً همان شیوه‌ای بود که در انقلاب اسلامی ظهور داشت.

۳. حضور زنان در جنبش: انقلاب اسلامی، اولین جنبش سیاسی - اجتماعی در تاریخ معاصر، به‌ویژه در جهان اسلام بود که بانوان را به صحنه مبارزه و انقلاب کشانید. به‌طوری که زنان دوشادوش مردان و بدون هیچ ترس و واهمه‌ای و با حفظ حجاب اسلامی، در مبارزات عمومی ملت شرکت نموده و شهدای زیادی تسلیم انقلاب کردند. این حضور فعال زنان در این جنبش‌ها کاملاً مشهود بود که عموماً زنان حتی با حجاب کامل اسلامی در صف مقدم مبارزه حضور داشته‌اند.

۴. غیرمسلحانه بودن: انقلاب اسلامی اولین جنبش سیاسی - اجتماعی بود که ملتی با دست خالی در مقابل رژیم مسلح قیام کرد و به پیروزی رسید. جنبش‌های اخیر نیز در جهان اسلام با الگو گرفتن از انقلاب اسلامی، علی‌رغم ضرب و شتم و جرح و قتل‌های مستمر، هرگز دست به اسلحه نبرده و نهایتاً توانستند در اغلب موارد با دست خالی بر رژیم‌های مسلح غلبه کرده و آنها را در تونس، مصر و یمن ساقط نمایند.

۵. رفتار برادرانه با نیروهای مسلح: در انقلاب اسلامی سیره امام این بود که مردم رفتاری برادرانه با سربازان و نیروهای مسلح داشته باشند. ایشان به‌جای گلوله گل به سربازان هدیه می‌دادند. همین رفتار بود که موجب گردید سربازان و نیروهای مسلح گروه‌گروه پادگان‌ها را تخلیه و به انقلابیون ببیندند. در این جنبش نیز شاهد بودیم مبارزان و انقلابیون، سربازان را همچون برادران خود در آغوش گرفته و نگذاشتند نیروهای مسلح موضع خصمانه‌ای براساس خواست فرماندهان خود بگیرند.

۶. وحدت نظر در اهداف جنبش: همان‌طور که رهبر انقلاب اسلامی، در سرلوحه اهداف خود سقوط رژیم پهلوی قرار داده بود، در این جنبش‌ها هم یک‌صدا و یکپارچه سقوط نظام حاکم را مطرح می‌کردند. با وجودی که بعضاً از فقر و بی‌خانمانی رنج می‌بردند، حتی یک مورد مشاهده نگردید که

شعار نان، مسکن و آزادی مطرح شود، بلکه شعار معروف «الشعب يريد اسقاط النظام» در همه موارد شعار مشترک همه گروه‌ها و جوامع قرار داشت. هرچند در ادامه مسیر، به دلیل فقدان رهبری واحد و مورد توافق اغلب به تفرقه گرایش یافتند.

۷. ضدیت با نظام سلطه: وجه مشترک همه این جنبش‌ها، علاوه بر سقوط نظام، ابراز تنفر و بیزاری از سلطه‌گران جهانی مانند امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم جهانی بود. آثار آن را می‌توان در اشغال سفارت رژیم صهیونیستی در قاهره و کشتن سفیر آمریکا در لیبی ملاحظه کرد.

۸. استفاده از نمادهای مذهبی: وجه مشترک دیگری که میان انقلاب اسلامی و جنبش‌های اخیر در جهان اسلام وجود داشته، استفاده از اماکن و نمادها و مراسم مذهبی می‌باشد. مسجد کانون تجمع و حرکت گروه‌ها بود، نمازهای جمعه و جماعت وعده‌گاه و بیانگر وحدت نظر و صلابت اسلامی آنها بود. استفاده از شعارها و پیشانی‌بندهای مذهبی همچون «الله اکبر» و «لا اله الا الله» عمومیت داشت.

۹. سرانجام این جنبش‌ها تاکنون پیروزی و روی کار آمدن اسلام‌گرایان در کشورهایی که رژیم‌های مستبد را سرنگون کرده‌اند، همچون مصر و تونس بود. جالب توجه اینکه قانون اساسی تهیه شده و مصوب نیز با الگو گرفتن از قانون اساسی جمهوری اسلامی بوده است.

۱۰. تنها وجه افتراق میان انقلاب اسلامی و این جنبش‌ها، این بود که انقلاب اسلامی دارای رهبری مذهبی قدرتمند بود که با فاصله زیاد از رهروان خود، به جلو حرکت می‌کرد و نقش بی‌نظیری در هدایت و پیروزی انقلاب اسلامی بر عهده داشت. درحالی‌که جنبش‌های اخیر در جوامع اسلامی، از داشتن رهبری همچون امام محروم بودند و رهبران محافظه‌کار اسلامی در جنبش اخوان‌المسلمین و النهضه، با فاصله زیادی از توده‌های انقلابی عقب‌تر بودند. در عین حال، تفاوت دیگری که انقلاب اسلامی با این جنبش‌ها داشت، این بود که انقلاب اسلامی فاقد پیشینه و الگوی مناسبی بود که بتواند از آن کپی‌برداری نماید. درحالی‌که، این جنبش‌ها اگرچه فاقد رهبری بودند، ولی دارای الگوی موفقیتی بودند که توانست مورد بهره‌برداری آنها قرار گیرد.

ب. ارزیابی

پیش از ارزیابی این نظریه، بیان یک نکته ضروری است. هدف بنیادین یک نظریه این است که تا حدی واقعیت را توضیح دهد، بفهمد و تفسیر نماید. درواقع بدون داشتن ایده‌ای در مورد اینکه چه چیزی مهم است، نمی‌توان به درون جهان پیچیده‌ای که در آن زندگی می‌کنیم، قدم گذاشت. نظریه‌های خوب، در توضیح هر رویدادی برخی عوامل را به‌عنوان مهم‌ترین، مرتبط‌ترین و مناسب‌ترین انتخاب می‌کنند.

جمع‌بندی

پس از بررسی نظریات مختلف در باب این تحولات، شاهدیم که این نظریات طیف وسیعی را شامل می‌شود: نظریه افراطی که این تحولات را در راستای بنیادگرایی، سلفی‌گرایی و وهابی‌گرایی می‌داند. نظریه تقریبی که معتقد است که این تحولات در راستای تجددخواهی و ملی‌گرایی است و ریشه در مسائل اقتصادی و سیاسی دارد.

به‌طور کلی، این دسته از نظریات به دلیل پذیرش پارادایم فکری غرب، دارای اشکالاتی هستند که عبارتند از:

۱. **تقلیل‌گرایی:** در پارادایم غربی توجه به ماورا و متافیزیک بسیار ناچیز است. از این‌رو، معمولاً سعی دارند، هر حرکت و جنبشی را ساده‌سازی کرده و آنرا صرفاً به خواسته‌های مادی، سیاسی و اقتصادی تقلیل دهند. درحالی‌که صرفاً با این ساده‌سازی نمی‌توان به ذات آنها پی برد.
 ۲. **فهم نادرست از مفاهیم و گنجینه‌ها:** تفاوت علم سیاست غربی و این جنبش‌ها با یکدیگر موجب تفاوت و تعارض در نظام صدق و نظام معنایی آنها می‌شوند. به عنوان نمونه، برخی این تحولات را به دلیل شعارهای مردم که خواستار بازگشت به دین هستند، در راستای قرون وسطاگرایی و یا بنیادگرایی و سلفی‌گرایی تحلیل می‌کنند. این تحلیل معلول نگاه و تصور نادرست به دین و بازگشت به دین است.
 ۳. **تفاوت در مبانی و اصول موضوعه:** نظریه‌پردازان غربی به‌طور عمده و فراگیر، درون‌گفتمان مدرنیته بحث می‌کنند. از این‌رو، در مواجهه با این تحولات مجبورند که آنها را براساس مبانی و اصول موضوعه خود تحلیل کنند. در واقع نظریه‌پردازان غربی با اصل قرار دادن لیبرالیسم، ناسیونالیسم، دموکراسی و اقتصادگرایی، هر حرکتی را در این چارچوب و گفتمان تحلیل می‌کنند. درحالی‌که این تحولات برگرفته از یک مبانی و اصول موضوعه دیگر است.
- با توجه به این اشکالات کلی، و توجه به ویژگی‌ها و امتیازاتی که نظریه بیداری اسلامی بر سایر نظریات دارد، به نظر می‌رسد نظریه «بیداری اسلامی» توانایی تحلیل نقش مؤلفه‌های اعتقادی، رفتاری و ساختاری این تحولات را داراست و به واقعیت این تحولات نزدیک‌تر است.

بدون وجود چنین فرآیندی از گزینشگری، هیچ مشاهده مؤثری نمی‌تواند صورت گیرد. مشاهده‌کننده در زیر انبوهی از جزئیات دفن خواهد شد و قادر نخواهد بود که تأثیر عوامل مختلف در توضیح یک حادثه را ارزیابی نماید. نظریه‌ها دارای ارزش هستند، دقیقاً به این علت که کلیه مشاهدات را سازمان می‌دهند (مارش و استوکر، ۱۳۸۸، ص ۴۳).

با توجه به این نکته، تنها نظریه‌ای که می‌تواند مؤلفه‌های سه‌گانه این تحولات را توضیح دهد، نظریه بیداری اسلامی است. این مؤلفه‌ها عبارتند از:

۱. **مؤلفه‌های پنداری و انگاره‌ای:** این مؤلفه‌ها که اشاره به اصول و ارزش‌های این جنبش‌ها دارد، عبارتند از: اسلام‌خواهی، کمال‌خواهی، استعمارستیزی و استکبارستیزی.
۲. **مؤلفه‌های رفتاری:** منظور از مؤلفه‌های رفتاری، اعمال و افعالی است که از نوع بینش، نگرش و باور و ارزش‌های حاکم بر اذهان و افکار جامعه نشأت می‌گیرد؛ یعنی اگر شخص یا جامعه‌ای باورها و ارزش‌های لیبرالی را مورد عنایت و توجه خود قرار دهد، نوع رفتار و عمل او با کسی که از حیث ذهنی و عقیدتی ارزش‌های مارکسیستی و غربی را ملاک قرار می‌دهد، کاملاً متفاوت است. حال اگر شخصی باورها و ارزش‌های اسلامی را در کانون توجه خود قرار دهد و هویت خود را این‌گونه تعریف کند، در نتیجه عمل و رفتار او نیز متأثر از آن ارزش‌ها خواهد بود. بررسی رفتاری این جنبش‌ها نشان می‌دهد که رفتار آنها برگرفته از اصول اسلامی و الگو گرفته از انقلاب اسلامی است.
۳. **مؤلفه‌های ساختاری:** منظور از مؤلفه‌های ساختاری، نهادها و ساختارهایی است که از باورها و اعتقادات اسلامی نشأت می‌گیرد؛ زیرا هر نهاد و ساختاری اعم از مادی و یا غیرمادی، منبعث از اصول، ارزش‌ها و عقاید خاصی است. به عنوان نمونه، اگر در جامعه‌ای ارزش‌های لیبرالی حاکم باشد، ساختارهای آن جامعه نیز متناسب با آن ساختارها شکل خواهند گرفت. مثلاً قانون اساسی آن برآمده از ارزش‌های لیبرالی خواهد شد. از این‌رو، مراد از مؤلفه‌های ساختاری بیداری اسلامی، ایجاد یا اصلاح ساختارهای اسلامی، برگرفته از ارزش‌های اسلامی است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که پس از پیروزی این جنبش‌ها، بخصوص در مصر و تونس، نهادهای سیاسی مانند پارلمان و یا قانون اساسی تدوین شده نشأت گرفته از اصول اسلامی‌اند.

با توجه به این نکات به نظر می‌رسد، نظریه بیداری اسلامی با توجه به جوامع اسلامی‌ای که این تحولات در آنها رخ داده است، نسبت به سایر نظریاتی که در تحلیل این تحولات مطرح شده‌اند، به واقعیت نزدیک‌تر است. به بیان دیگر، تنها نظریه‌ای که می‌تواند بحران هویت و تحقیرشدگی جوامع اسلامی را ملاحظه کند و کمال‌خواهی و عزت‌خواهی این جوامع را توضیح دهد، نظریه «بیداری اسلامی» است.

منابع

ابوطالبی، مهدی، ۱۳۸۸، *تبیین ناکارآمدی علم سیاست غربی در تبیین نهضت امام خمینی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

ارسطو، ۱۳۷۸، *اخلاق نیکوماخوس*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، طرح‌نو.

افتخاری، بهرام، ۱۳۸۹، بهار ۱۳ روزه بوداپست، *جام جم آنلاین* www.jamejamonline.ir، ۳۰ مهر.

آریلاستر، آنتونی، ۱۳۷۹، *دموکراسی*، ترجمه حسن مرتضوی، تهران، آشیان.

پورفرد، مسعود، ۱۳۸۶، «جهان اسلام و رادیکالیسم افراطی»، *پگاه حوزه*، ش ۲۰۴، ص ۱۸۱۴.

حقیقت، سیدصادق، ۱۳۸۳، *مسئله‌شناسی مطالعات سیاسی اسلامی*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.

حیدری، محمد شریف، ۱۳۸۹، «سلفی‌گری نوین»، *طلوع*، ش ۲۷، ص ۱۶۶۸۵.

دال، رابرت، ۱۳۷۸، *درباره دموکراسی*، ترجمه حسن فشارکی، تهران، شیرازه.

سیدنژاد، سیدباقر، ۱۳۸۹، «موج جدید سلفی‌گری و تأثیر آن بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، *مطالعات راهبردی*، ش ۴۷، ص ۹۵ - ۱۲۲.

صادقی، محمد، ۱۳۸۹، «روایت دست اول از بهار پراگ: آخرین پیشنهاد: خاطرات الکساندر دوبچک»، *شرق*، ش ۱۱۷۳، ۱۰ بهمن ۸۹.

عبید الجحیمی، سعید علی، ۱۳۷۷، «تنظیم القاعده: النشاه، الخلفیه الفکریه - الامتدادیه»، *القدس العربی*، ارقام ۲۰۰۸/۲/۱۸/۱۴/۱۳/۱۲.

فراستخواه، مقصود، ۱۳۷۷، *سرآغاز نواندیشی معاصر*، تهران، شرکت سهامی انتشار.

قدیری، نیلوفر، ۱۳۸۸، «چین بعد از تیان‌آنمن»، *همشهری آنلاین* www.hamshahrionline.ir.

قربانی، مهدی، ۱۳۹۰، «تحلیل مفهوم دموکراسی غربی و مردم‌سالاری دینی»، *معرفت*، ش ۱۶۸، ص ۱۰۳ - ۱۲۲.

کریک، برنارد، ۱۳۷۸، *دفاع از سیاست*، ترجمه فرهاد مشتاق‌صفت، تهران، روز.

مارش، دیوید و استوکر، جری، ۱۳۸۸، *روش و نظریه در علوم سیاسی*، ترجمه امیرمحمد حاج یوسفی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

مصباح، محمدتقی و محمدجواد نوروزی، ۱۳۸۷، *مردم‌سالاری دینی و نظریه ولایت فقیه*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

— ۱۳۸۴، *حقوق و سیاست در قرآن*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

مطهری، مرتضی، ۱۳۷۱، *پیرامون انقلاب اسلامی*، تهران، صدرا.

موسوی بجنوردی، کاظم، ۱۳۶۷، *دایره المعارف بزرگ اسلامی*، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.

هلد، دیوید، ۱۳۸۴، *مدل‌های دموکراسی*، ترجمه عباس مخبر، تهران، روشنگران و مطالعات زنان.

ی. سو، آلوین، ۱۳۷۸، *تغییر اجتماعی و توسعه: مروری بر نظریات نوسازی، وابستگی و نظام جهانی*، ترجمه محمود حبیبی مظاهری، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

Fukuyama, Francis, 1992, *The End of History and the Last Man*, Avon Books.

Heywood, Andrew, 1994, *Political IdiasAnd Concepts*, London, Macmilan Press.

www.en.wikipedia.org

www.shia-online.ir

www.farsi.khamenei.ir

www.president.ir